

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند جان و جهان

خداوند نور و خدای نهان

خدای رحیم و کریم و عظیم

سمیع بصیر و سمیع علیم

به لطف رسولان فرستاده ای

به مهرت امامان همی داده ای

خدایا خودت رهنما و خودت حافظی

به آدم، ابراهیم و یونس، به یوسف، نبی

بگویم کنون قصه‌ی آن عتیق

که شد در یم خون مولا غریق

عقد جواهر سخن کهن، در نظر یاران و مهربانان که در جستجوی معنای لباس ایمان و تقوا و پیراهن عتیق این

هدیه و تحفه الهی برای انسان کامل و موحدین اعلا هستند، داستان ما در این مجلس

داستان پیراهنه.

داستان پیراهن یادگاری از علی مرتضی

یادگاری از فاطمه زهرا، محمد مصطفی، صلوات الله علیهما

یادگاری از ابراهیم و آدم علیه السلام

یادگاری از خداوند کریم عظیم عالی اعلا.

اهل تحقیق می‌دانند که جبرائیل قبل از جنگ احد به رسول اکرم ص خبر داد:

ای رسول خدا چی نشستی که دشمنانت روز سعدشون برای قتل تو رو پیدا کردن، چون رسالت تو هنوز کامل

نشده، به امر الهی پیراهن عتیق رو، این یادگاری از حضرت یوسف، یونس، ابراهیم و آدم رو به تن کن.

حضرت در آن جنگ زخمی شد،

دندان مبارکش شکست ،

بدن مبارک و عزیز او زخمی شد ولی جان سالم به در برد.

حضرت آن پیراهن را قبل از رحلت به وصی خودش یعنی علی مرتضی که دامادش هم بود و دخترش سپرد

پیراهن رو حضرت فاطمه دخت نبی اکرم به دخترش زینب سلام الله میده

تا در روز موعد به امام حسین داده بشه

به نزد بتول آن امانت بماند

که تا روز موعود، دُختش بخواند

به زینب بفرمود ای دخترم

تو ای زینت و، همره و یاورم

بگیر این امانت به دستان خویش

نگهدار تا موعد آید به پیش

به روزی که باشد کمی دورتر

حسینم بخواهد ز تو این گوهر

پس آن روز بر وی امانت سپار

که الله گردد به تو، پاسدار

و اما بشنوید از حضرت زینب که چشم امید برادره

عبدالله بن جعفر پسر جعفر طیاره که در جنگ موته از بس دلاور بود دشمنان اسلام دستاشو قطع کردند و سپس شهیدش کردند جبرئیل به رسول اکرم خبر داد که خداوند در بهشت به جعفر دو بال به جای دو دست قطع شده داده.

حالا پسر همین جعفر طیار که مورد احترام پیامبر اکرم هم هست خواستگار دخت امیر مومنانه.

روش همیشه بیاد خواستگاری

یه قاصدی رو نزد حضرت علی می فرسته.

حضرت علی قبول می‌کنه.

مشهوره عبدالله بن جعفر که انسانی سخی و گشاده دسته.

در میدان‌های جنگ همراه حضرت علی بود در خود جنگ صفین هم از سران سپاه اسلامه،

انسان با تقوا و مومنی هم هست حضرت زینب هم اون رو پسندید.

مهریه ازدواج زینب عبدالله بر اساس همون سنت مهریه حضرت زهرا تعیین شد

اما

در مورد شرط ازدواج حضرت زینب هم سخنانی گفتند:

پار یا میگن پیروی از امام زمان دیگه نیاز به شرط و شروط نداره ولی اهل بیت سلام الله علیه الگوی مومنان هستند این شروط رو به روایت من هم امروز بشنوید.

به اصطلاح امروزی میگن شرط ضمن عقد. مثلاً عروس خانم شرط می‌کنه که من باید سر کار برم یا تحصیل بکنم

حالا مشهوره که حضرت زینب هم چند تا شرط ضمن عقد داره

عبدالله بن جعفر گفت بگو ای دختر امیر مومنان چه شرطی رو مطرح می‌کنی؟

زینب میگه:

می‌دونی که من عاشق برادرم حسین بن علی ام. خانواده‌ها هم که از هم دیدن می‌کنند ولی تمهیدی کن که من از دیدار برادرم حتی اگر هر روز هم باشه محروم نشم.

در واقع حضرت زینب میگه از این مردا نباشی که بگی نمی‌خوام دیدن برادران و خانواده‌ات ممنوع، خصوصاً دیدن برادرم حسین.

عبدالله گفت برادرات حسن و حسین که سروران جوانان اهل بهشتند چی بهتر از دیدن چهره بهشتی این دو برادر دیگه چه شرطی داری؟

زینب سلام الله میگه ببین اگر برادرم ندا کنه که من نیاز به یاری کننده دارم که من رو یاری کنه من نمی‌تونم یاری نکنم نمی‌تونم خادم و پرستار اون نباشم.

عبدالله بن جعفر بی‌درنگ گفت رسم ولایت پذیری هست که وقتی مولا صدا کنه باید همراهی کرد.

قبل از اینکه دخت امیر مومنان بخواد شرط دیگه‌ای بگه عبدالله میگه:

ببین اگه خودم هم شرایطش رو داشته باشم بدهکار نباشم بیمار و گرفتار نباشم در چنین شرایطی در خدمتش خواهم بود حتی فرزندان من هم فدای اون خواهند شد.

این ازدواج صورت گرفت خداوند فرزندی هم به این زوج عطا کرد

عبدالله، عون، محمد و عباس

یک روز عبدالله که از مسجد به خانه می‌آمد از در که وارد شد

به به!

عطر و رایحه عجیبی به مشامش خورد.

بلکل دگرگون شد احساس کرد این رایحه و عطر اون رو از این عالم بیرون کرد

از در درآمدی و من از خود به در شدم

گویی کزین جهان به جهان دگر شدم

دستم نداد قوت رفتن به پیش یار

چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

هرچه به این بو نزدیک‌تر می‌شد بیشتر متحیر میشد

ماشاءالله یاللهجب این چیه ؟ این رایحه بهشته؟

ای خدا این چیه در این خانه؟

صدا زد زینب جان همسرم!

حضرت زینب به اون احترام کرد عبدالله گفت:

خانوم! این رایحه چیه؟

زینب سلام الله گفت این صندوق رو که ودیعه مادرم زهرا و پدرم علیه باز کردم.

عبدالله این عطر و رایحه مال زمین نیست انگار از یه جای دیگه است

بله از این پیراهنه

پیراهن؟

بله پیراهن امانتی از پدرمان

عبدالله گفت

اگه از من بپرسی میگم این همون پیراهن یوسفه که چشم‌های کنعان رو شفا داد..

این پیراهنیه که وقتی حضرت آدم هبوط کرد توبه کرد و توبه‌اش پذیرفته شد خداوند از نخ و بوریای بهشتی راسته تن انسان‌های کامل و موحد ازش پیراهن آماده کرد و جبرائیل از طرف خداوند به اون داد که امان اون باشه

از چی

از ترس و اندوه

عبدالله آیه‌ای از قرآن خوند (فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) و گفت پس این لباس هدایت الهیه!

جبرائیل اون رو به حضرت ابراهیم رسوند و از آتش محافظت کرد، موسی وقتی از دریای نیل گذشت این پیراهن تنش بود، این پیراهن در دل نهنگ امان یونس شد، پیراهن عتیق یوسف رو از قتل برادران حسود در امان داشت، چشم یعقوب رو شفا داد، این همون پیراهنیه که پدر بزرگم رسول خدا در احد پوشید، این همون پیراهنیه که به پدر و مادرم امانت دادند و مادرم اون رو به من داد و گفت،

دخترم یک روز میشه که برادرت حسین بی یار و یاور باشه اون روز گرگانی در چهره برادران اون رو دعوت می‌کنند تا خونش رو بریزن پسرم حسین اون روز برای احقاق حق الهی جلوی آدم‌های زورگو و منافق می‌ایسته اون‌ها می‌خوان دین خدا و حضور انسان کامل رو در زمین بیرنگ و بی‌فروغ کنند ولی فرزندم نمی‌ذاره در آن زمان این پیراهن رو به پسرم حسین بده تا تنش کنه

عبدالله منقلب شده بود پرسید:

در صندوق رو چرا بستی؟

زینب بهش گفت:

در صندوق رو بستم تا وقتش برسه.

چندین سال گذشت تا اینکه خبر مرگ معاویه اومد و یزید قصد کرد از بزرگان برای خودش بیعت بگیره یکی از اون بزرگان حسین بن علی سیدالشهداست اجیران یزید مامورند تا به تیغ یا به نرمی از امام بیعت بگیرن امام در رویا می‌بینه که پیامبر اکرم میگه از مدینه خارج شو و به مکه شهر امن الهی برو

وقتی قصد سفر می‌کنند حضرت زینب هم آماده می‌شه عبدالله که میاد خونه همون رایحه دوباره به مشامش می‌رسه هم مستی بوی پیراهن به مشامش میرسه و هم اندوه اون رو فرا میگیره میگه:

خدایا وقتشه ؟

حتی عبدالله امام رو می‌بینه و درخواست می‌کنه که از این سفر خودداری کنه اما حضرت به فرمان خدا باید در این سفر قدم برداره

زینب سلام الله هم جز کاروان همراه اباعبدالله میشن از پسرهای عبدالله و حضرت زینب هم در این سفر همراهی می‌کنند. حضرت به سفر حج هم میره. اما در میانه سفر حج هم از بیم اینکه خانه خدا حرمتش به خاطر خون او نشکنه به طرف کربلا میره

امروز که دارم این ماجرا رو می‌گم ۵۰ سال گذشته

از آن لحظه پنجاه سالی گذشت

به کرب و بلا کاروانی نشست

یکی جنگ شد، نابرابر ترین

میان مسلمان و بس کافرین

حسین علی با سپاهی قلیل

به پا کرد یک صحنه‌ی بی بدیل

به عاشور و در تربت کربلا

بجنگید با خیل کفر و بلا

به رویش بیستند دریای آب

به دنبال دینار و کسب ثواب

همه یار و اصحاب او جملگی

به ناحق بکشتند، در تشنگی

بماند او یکی تن به چندین هزار

و یاور نبودش به جز کردگار

پس آنگاه فرزند نوزاد خویش

بیاورد بر نزد کفار ، پیش

حضرت برای وداع به خیمه میاد که پیروهن رو بگیره و به میدان بره که علی اصغر به خاطر تشنگی گریه میکنه، حضرت میگه بذار به خاطر این طفل بی گناه آب طلب کنم. از خیمه بیرون اومد:

حضرت، علی اصغر شش ماهه رو بر دست راست بلند کرد و فریاد زد:

ای جماعت! اگه به من رحم نمی کنین به این کودک شیرخوار رحم کنید.

یک شخصی اومد آب بده که عمر سعد گفت دست نگه دار

رو کرد به حرمله و گردن نحیف و لطیف این طفل کوچک رو نشون داد و گفت آب رو برسون..

حرمله این نانجیب کوردل با تیر سه شعبه بر گلوی کودک امام زد، امام، علی اصغر رو در آغوش کشید

حضرت دستش رو زیر خون های گلوی فرزندش گذاشت و خونرو به آسمون پرتاب کرد اشک های حضرت به پایین می ریخت ولی خون ها از آسمان به پایین برنگشت گویی خداوند به سید الشهداء گفت این خون ها رو هم من خدا پذیرفتم.

سید الشهداء با دستان خودش در پشت خیمه علی اصغر رو به خاک سپرد

به خیمه اومد با اهل حرم گفتگویی کرد با کودکان و فرزندان هم.

امام سجاد که در بستر بیماری بود رو هم در آغوش کشید و با ایشون هم نجوایی کرد.

و اما

خواهر صبور زینب زهرا صندوقچه رو آورد زینب سلام الله علیها می دونه که این پیراهن که در صندوقچه است امان حضرت ابراهیم از آتش بوده، امان یوسف از آتش حسد برادران بوده، می دونه امان رسول خدا از تیغ و تیر

مشرکان و کافران مکه در احد بوده اما نمی‌دونه که این پیراهن الان امانی از این آدم‌های کوردل هست که ظاهر مسلمانان دارند ولی باطن آنها تسلیم در مقابل جهل و طاغوته.

پیراهن رو با احترام به برادر داد.

حضرت اون پیراهن را از چند جا داره حالا پاره می‌کنه، تا پیراهن چهره ای نداشته باشه که بخوان تن امام را عریان در مقابل خانواده و اهل حرم رها کنند.

امان از نفس سرکش

امام حرکت می‌کنه

کودکان و اهل بیت و خواهر امام همه گریان اند

حضرت اونها را دعوت به صبر می‌کنه.

حضرت وارد میدان میشه، با آنکه تن امام پر از تیر و پر از زخمه ولی کسی جرات رویارویی با امام رو نداره.

باید در مجلسی دیگه و در زمانی که طاقتم بیشتره شرح این واقعه بکنم. حضرت رو شهید کردند. حتی به این پیرهن زخم خورده هم رحم نکردند و لابد برای اینکه از یزید صله بگیرند اون را هم به یغما بردند.

امان از این منافق‌ها، امان از این‌هایی که گول بوق‌های اموی رو خوردند امامشون رو نشناختن و فروختند.

اجیران بنی امیه در این ماجرا به اهل حرم و فرزندان و کودکان حضرت جفا‌ها کردن و آنها را به اسیری به شام بردند.

بینید چه شد که یزید از این کارها برائت جست و حتی ابراز پشیمونی کرد ولی چه فایده که بدنام عالم وهستی شد

زینب سلام الله در قصر یزید پیراهن پر از زخم و فسرده حضرت رو دید و از یزید خواست تا اون پیراهن یادگاری برادر به او پس بده.

زینب در بقیع با مادرش فاطمه که درد و دل می‌کرد پیراهن رو در مقابلش روی خاک گذارده بود و می‌گریست شرح این بی وفایی و بی مهری به خانواده و دوستان پیامبر رو می‌کرد .

به میدان برفت و دگر بر نگشت

ندانم بر ایشان چه‌ها می‌گذشت

در آخر به خاک و تنش عور بود

به خون خفته اما، پر از نور بود

کنون مانده از او همان پیروهن

پر از چاک و گلگون به خون بدن

از این خلعتِ پاکِ جنت سرشت

چو بینی بدانی چه شد سرنوشت

چه ها کرده آن قوم دیو و ددان

بر آن ذات پاکِ ، محمد نشان

و امروز در عرش پرودگار

بماند سند تا ظهور نگار

حق یاور شما

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار

صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند